

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱۳۳-۱۰۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

انقلاب‌های عربی و شکل‌گیری نظم‌های جدید امنیتی در خاورمیانه

* فاطمه قیاسوندی

** نبی‌الله ابراهیمی

*** احمد سلطانی‌نژاد

چکیده

استدلال اصلی این مقاله، واکاوی تحولات بیداری اسلامی و تأثیر این موضوع بر چگونگی تکوین نظم‌های جدید امنیتی در خاورمیانه است. از آنجا که جنبش‌های مردمی در کشورهای عربی با عنوان قیامی علیه استبداد و استعمار در منطقه شناخته می‌شود، عاملی مهم برای بازتعریف نظم نوین منطقه است، که با توجه به مؤلفه‌های مطالعات «سعیدیسیم» یا «پسااستعمارگرایانه» و تطابق موجود میان این انقلاب‌ها با این مطالعات، ما شاهد شکل‌گیری نوعی نظم با تأکید بر بازخوانی مطالعات سعیدیسیم در خاورمیانه هستیم. از این‌رو در این مقاله نخست، نظم از منظر مکاتب واقع‌گرای، لیبرالیسم، مکتب کپنهاگ و پسااستعماری، سپس تبارشناسی نظم‌ها در خاورمیانه بررسی می‌شود. در ادامه به نقش اسلام‌گرایان و در پایان نیز به نظم امنیتی حاکم بر منطقه پس از انقلابات عربی پرداخته می‌شود، تا به این نتیجه برسیم که چگونه انقلاب‌های عربی بر شکل‌گیری نظم‌های امنیتی جدید خاورمیانه تأثیر دارد؟

واژه‌های کلیدی: انقلاب‌های عربی، نظم‌های امنیتی، اسلام‌گرایی مدنی، هژمون‌گرایی آمریکا و پسااستعمارگرایی.

* نویسنده مسئول: دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

fatemehghiasvandi@yahoo.com

Ebrahimir@modares.ac.ir

soltani@modares.ac.ir

** استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس

*** استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

از آغاز سال ۲۰۱۱ میلادی، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و تغییرات جدی بوده است. دولت‌های جهان عرب که عموماً از دولت‌های سنتی و تقریباً باثبات به شمار می‌آمدند، با اعتراضات و قیام‌های گسترده مردمی روبه‌رو شدند. در برخی از این کشورها، اعتراضات سیاسی مردمی به نتیجه رسیده و باعث ساقط شدن دولت‌ها شده است، و در برخی دیگر از آنها همچنان ادامه دارد و احتمال می‌رود به برخی از کشورهای دیگر نیز سرایت کند (یزدان‌فام، ۱۳۹۰: ۴۸).

آنچه تقریباً در این تحولات و خیزش‌های مردمی به نظر می‌رسد، این است که این انقلاب‌ها پاسخی اجتماعی از سوی جریان‌های بیرون از قدرت به مشکل قدیمی و اساسی توسعه‌نیافتگی، عقب‌ماندگی و بحران‌های این کشورهاست. در همین رابطه، یکی از حوزه‌هایی که می‌تواند از این انقلاب‌ها متأثر شود، نظام امنیتی منطقه خواهد بود. به طور اساسی در طراحی و ساخت یک مجموعه امنیتی مناسب، نه تنها برای کلیه مناطق جهان بلکه برای خاورمیانه، همچنان حاکمیت دولت ملت، یکی از اصول اولیه و مهم است. نظم به معنی هر الگوی متعارف یا جدید درباره چگونگی روابط است که در زمان ثابت می‌ماند یا ممکن است به معنی شرایطی باشد که دستیابی به اهداف مشخص را ممکن می‌سازد. چهار مکتب فکری که نظام‌های امنیتی در خاورمیانه را می‌تواند امکان‌سنجی یا مطالعه کند به اختصار عبارتند از: واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب کپنهاگ و پساستعمارگرایی (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۴۲۰).

واقع‌گرایی بر تهدیدات آشکار و پنهان نظامی استوار است، اما این تهدیدات به معنای انکار منافع ملی و نگرانی‌های امنیتی دیگر بازیگران مستقل نیست. واقع‌گرایی معتقد است که موازنه قوا ضامن اصلی و شاید تنها ضامن نظم در دنیای دولت‌هاست. در لیبرالیسم تأکید بر اشکال قانون و نحوه اجرای آنها، به‌ویژه در اوضاع و احوال امروزی، یعنی با توجه به شکل لیبرال دمکراتیک قانون در محدوده دولت‌هاست. این دیدگاه، سیاست جهان را متشکل از دولت‌هایی مستقل و دارای حاکمیت تلقی می‌کند که رژیم سیاسی داخلی‌شان، الگوهای رفتاری‌شان را تعیین می‌کند. به این ترتیب، دولت‌های لیبرال با یکدیگر در حال صلح به سر می‌برند (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

در مکتب کپنهاگ، نظم و مفهوم امنیتی ساختن یکی از مباحث بسیار مهم است. این رویکرد معتقد است امنیت منطقه‌ای، یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند، ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات و سرنوشت نسبتاً مشترکی هستند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات برای ایجاد و حفظ خود تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۵۱).

و بالاخره توجه تحقیقات پسااستعمارگرایی نیز پیوندهای میان گذشته و حال، استعمار و پسااستعمار، شمال و جنوب است. تأکید بر تداوم‌ها، سیاست و پیوند متقابل است، نه دوره‌های زمانی یا فضاهای ثابت آنها به امپریالیسم و استعمار به عنوان پروژه‌ای که جهان و غرب را قوام بخشیده، توجه و سعی در به چالش کشیدن مفروض‌های غرب درباره جهان سوم و نیز به چالش کشیدن میراث استعمار دارند (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۹۵-۱۹۶).

انقلاب‌های عربی باعث بروز تحولات اساسی و تغییرات جدی در ماهیت دولت‌های محافظه‌کار عرب در خاورمیانه شده است. این دولت‌ها که عموماً از دولت‌های سنتی و نسبتاً باثبات به شمار می‌آمدند، با اعتراضات شدید مردمی مواجه شدند. بیشتر افراد این تحولات را قیامی علیه استبداد و استعمار تعریف کرده‌اند و آن را «بهار عرب» نامیده‌اند. بنابراین با توجه به بیداری اسلامی و انسانی در منطقه و به قدرت رسیدن احزاب اسلام‌گرا در مصر و تونس و احتمال نتیجه‌بخش بودن سایر انقلاب‌های مردمی که تمایلات اسلام‌گرایانه دارند، نظم امنیتی منطقه دچار چالش خواهد شد و امریکا و قدرت‌های بزرگ که تا قبل از این به دنبال نظم امنیتی هژمون‌محور در منطقه بودند، امروزه به نظم سلسله‌مراتبی بسنده خواهند کرد. بنابراین فرضیه این نوشتار اینگونه طرح می‌شود که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعمارگرایانه وجود دارد و به تبع، این نظم می‌تواند خاص جهان اسلام و الگویی بومی تلقی شود.

در سازمان‌دهی این نوشتار، نخست مؤلفه‌هایی همچون چارچوب مفهومی نظم، نظم در نظریه‌های روابط بین‌الملل (واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب کپنهاگ، پسااستعمارگرایی)، سپس تبارشناسی نظم‌ها و انقلاب‌های عربی و در نهایت نظم امنیت منطقه‌ای پس از این انقلاب‌ها بررسی و کندوکاو می‌شود.

چارچوب مفهومی نظم

در مورد مسئله نظم، دوگانگی‌های بی‌شمار نظریه روابط بین‌الملل، بیشتر این معنا را داشته که این نظریه در بیان روشنی از مفهوم نظم جهانی با مشکل روبه‌رو بوده است. «ریمون آرون» به عنوان یکی از چند صاحب‌نظر یا مفسری که بیرون از بریتانیا و ایالات متحده آمریکا زندگی می‌کرده است و تأثیر عمیقی بر رشته روابط بین‌المللی گذاشته است، در مقاله‌ای که نخستین بار در سال ۱۹۶۰ میلادی به چاپ رسید، چنین استدلال کرد که پنج معنای محتمل برای نظم در سیاست جهانی وجود دارد. به باور وی، از میان این معناها، دو معنی کاملاً توصیفی است: «نظم به معنای هرگونه سر و سامان دادن به واقعیات، نظم به معنای رابطه میان بخش‌هایی از آن واقعیات». یکی از آنها کاملاً جنبه هنجاری دارد: «نظم به معنای شرایط زندگی خوب». آن دو معنای دیگر با هم ترکیب شده‌اند و بنا بر اصطلاحی که خود آرون به کار می‌گیرد، تحلیلی هستند، یعنی تا حدودی هنجارگذار و تا حدودی توصیفی: «نظم به معنای حداقل شرایط لازم برای زندگی، نظم به معنای حداقل شرایط لازم برای هم‌زیستی». دیدگاه آرون این است که دو مورد آخری - به‌ویژه شرایط لازم برای هم‌زیستی مورد نظر اوست - برای سیاست جهانی معاصر از همه سودمندترند (Hofman, 1970: 1-2).

استانلی هافمن می‌نویسد: «مسئله نظم جهانی» با مسئله نظم سیاسی در سطح داخلی یا نظم میان گروه‌های اجتماعی موجود در واحد سیاسی، کاملاً متفاوت است. ویژگی نظم بین‌المللی آنارشی است، «یعنی فقدان قدرتی مرکزی و بالاتر از واحدهای سیاسی» و همین‌طور فقدان یا ضعف هنجارهای رایج (همان، ۱۹۸۷: ۸۵-۸۶). از نظر هافمن در تاریخ اندیشه‌های سیاسی، دو الگو برای نظم وجود دارد که آنها را به ترتیب «صلح ناپایدار/ نظم ناآرام» و «وضعیت جنگ» می‌نامد. پس به طور کلی می‌توان گفت: نظم به معنی هر الگوی متعارف یا جدید درباره چگونگی روابط است که در زمان ثابت می‌ماند یا ممکن است به معنی شرایطی باشد که دستیابی به اهداف مشخص را ممکن می‌سازد.

نظم در نظریه‌های روابط بین‌الملل

واقع‌گرایی و نظم در خاورمیانه

دست کم از میانه سده هفدهم و احتمالاً از رنسانس به بعد، واقع‌گرایان یک اصل را به شکلی گسترده، روش غالب برای حفظ «نظم» در دنیای آشفته و آشوب‌زده سیاست میان دولت‌ها، ابتدا در اروپا و بعد در دنیا به شمار آورده‌اند. این اصل را بعدها «موازنه قوا» نامیدند. در قرن هجدهم، نوزدهم و بیستم بود که این اصل به عنوان پاسخی به «نظم» و در حال و هوای نظام دولت‌های اروپایی به اوج خود رسید و به‌ویژه در قرن بیستم بود که مورد توجه بی‌ثبات‌ترین و بحث‌برانگیزترین رویکرد نسبت به روابط بین‌الملل، یعنی واقع‌گرایی سیاسی قرار گرفت. در عین حال به هیچ‌روی فقط واقع‌گرایی به معنای خاص آن - نیست که مفهوم موازنه را برای حفظ نظم جهانی لازم می‌داند. هم کسانی که در پی آن هستند که نظم را در قالب نظام دولت‌ها حفظ کنند و هم آنها که رؤیای جایگزینی چنین نظمی را با نظمی آمرانه یا سلطه‌جویانه در سر می‌پروراندند، بر اهمیت موازنه به معنای مهم‌ترین ویژگی نظم موجود جهانی تأکید داشتند؛ خواه هدفشان حفظ نظم بود و خواه سرنگونی آن (رنگر، ۱۳۸۲: ۸۰).

اصطلاح موازنه قوا مورد توجه مکاتب مختلفی چون مکتب انگلیسی، پیروان ژئوپولیتیک و سیاست قدرت بوده است که با وجود این استفاده گسترده از این اصطلاح، باز هم بیشتر واقع‌گرایی سیاسی است که اعتقاد دارد و همچنان معتقد خواهد بود که موازنه قوا، ضامن اصلی و شاید تنها ضامن نظم در دنیای دولت‌هاست. واقع‌گرایی قصد داشته است این برداشت از موازنه قوا را به «هدف مقدس» نظریه روابط بین‌الملل تبدیل کند. از دیدگاه واقع‌گرایی، نظم فقط به معنای آن روشی است که ساختارهای دنیا و ساختارهای «سرنوشت اخلاقی» ما را با هم سازش می‌دهد.

مورگنتا در این باره می‌گوید: «در غیاب جامعه‌ای بین‌المللی و یکپارچه، دستیابی به راهی برای رسیدن به نظم و تحقق بخشیدن به حداقلی از ارزش‌های اخلاقی فقط به کمک وجود جوامع ملی امکان‌پذیر است که توانایی حفظ نظم و تحقق بخشیدن به ارزش‌های اخلاقی را در چارچوب قدرت‌شان داشته باشند» (Morgenthau, 1945: 56).

در برداشت سنتی واقع‌گرایان، موازنه قوا فقط ابزاری مناسب برای سیاست قدرت نیست، بلکه دقیقاً یک مشی سیاسی است؛ زیرا تنها ابزاری است که می‌تواند «نظم» را برقرار کند- آنگونه که نیبور می‌گوید باید دلالت بر عدالت کند، نه آنکه از آن غافل بماند - در حالی که همزمان تنوع نظام دولت‌ها را مجاز می‌داند. موری می‌گوید: «دستیابی به میزانی عدالت، مستلزم استقرار نوعی تعادل اجتماعی قدرت است؛ زیرا در غیاب چنین قدرتی، محدودیت‌های اخلاقی و اجتماعی مؤثر نخواهد بود. در هرگونه نظم بین‌المللی، یکپارچگی قدرت‌های قوی‌تر هم لازم و هم ناگزیر [ولی] چنین وضعی با تهدید امپریالیستی نو همراه است. در مقابل این خطر استبداد برای حمایت از دولت‌ها [باید] موازنه قوا را نهادی کرد» (رنگر، ۱۳۸۲: ۱۸۱).

دیگر واقع‌گرایان سنتی، همگی با اصل این نظریه موافق بودند. برای نمونه مورگنتا در سیاست در میان ملل، موازنه قوا را «زاده ناگزیر» سیاست قدرت می‌داند و حتی آن را «مفهومی عام» می‌نامد و چنین استدلال می‌کند که «موازنه قوا عاملی اساسی در جهت حفظ توازن در جامعه متشکل از کشورهای دارای حاکمیت به شمار می‌آید» (Morgenthau, 1945: 56). یا آنگونه که مایکل اسمیت در توضیح این وضع گفته است: «فقط قدرت جلوی قدرت را می‌گیرد» (Smith, 1986: 144).

با توجه به مطالب گفته شده و به علت وجود کشورهای محافظه‌کار عربی، ایران انقلابی که تا قبل از آن، متحد راهبردی آمریکا و ژاندارم منطقه برای مقابله با خطر کمونیسم و حافظ منافع آمریکا بود و همچنین حضور کشور اسرائیل و تأمین امنیت آن می‌توان گفت نظم حاکم در منطقه خاورمیانه که برگرفته از تضاد میان دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد بود، نوعی نظم و نظام شکننده بود که همواره امکان فروپاشی آن وجود داشت.

لیبرالیسم و نظم در خاورمیانه

باوجود اینکه در طول قرن بیستم، نظریه روابط بین‌الملل تحت تأثیر واقع‌گرایی بود، تلاش‌های لیبرالی که برای حل «مسئله نظم» شد، زمینه را از بسیاری جهات برای تأویل

و تفسیرهای دیگر آماده کرد. تلاش‌های لیبرال برای اندیشیدن با توجه به «مسئله نظم» در سیاست جهانی نشان می‌دهد که استمرار و ماندگاری سیاست لیبرال در واقع تا چه اندازه مسئله‌ساز است و اینکه این موضوع هواداران سیاست لیبرال را به اجبار در برابر برخی از پیچیده‌ترین مسائل قرار می‌دهد. لیبرالیسم دست کم به شکل جدیدش (شکلی که از اواخر قرن ۱۷ پیدا کرده است) حداقل چهار جنبه دارد که عبارتند از: لیبرالیسم مبتنی بر ترس، لیبرالیسم فردی، لیبرالیسم مبتنی بر قانون، لیبرالیسم مبتنی بر شناخت. شاید لیبرالیسم مبتنی بر ترس، سرچشمه اندیشه لیبرال درباره نظم باشد که ریمن آرون در شمار پرشورترین تحلیل‌گران آن بوده است.

آرون چنین استدلال می‌کرد که در سیاست جهانی، نظم پنج معنا دارد. به اعتقاد وی، دو معنی کاملاً توصیفی هستند: «نظمی که برای سامان بخشیدن به واقعیت است، نظمی که رابطه بین بخش‌هایی از واقعیت یاد شده را تعیین می‌کند» یکی «نظمی که شرایط زندگی خوب را فراهم می‌آورد فقط هنجارگذار است. آن دو تای دیگر نظمی که حداقل شرایط زندگی به شمار می‌آید، نظمی که حداقل شرایط همزیستی به شمار می‌آید» ترکیبی و به قول آرون تحلیلی هستند یعنی کمی هنجارگذار و کمی توصیفی هستند. بنابر دیدگاه آرون این دو نظم آخری - و به ویژه شرایط همزیستی - برای سیاست جهانی معاصر از همه سودمندترند. آرون می‌نویسد که نظم «اصطلاحی دیالکتیکی و مرکب از تناقض و تنش و سرشار از تضادهای زیر است: توضیحی؛ هنجاری؛ نظری عملی؛ سیاسی اخلاقی؛ ستیزنده قانونی» (Hofman, 1970: 1-2) و سیاست لیبرال، یکی از راه‌های ترکیب کردن این چهار جنبه بوده است که رنگر اینگونه لیبرالیسم را لیبرالیسم جهان‌شمول می‌نامد. لیبرالیسم جهان‌شمول در مرحله اول، تأکید بر اشکال قانون و نحوه اجرای آنها به‌ویژه در اوضاع و احوال امروزی، یعنی با توجه به شکل لیبرال دمکراتیک قانون در محدوده دولت‌هاست و در مرحله دوم، توجه به ساختار نهادهای بین‌المللی معطوف است که چنین حقوق و اعمالی را تقویت می‌کنند و اعتلا می‌بخشند. این دیدگاه، سیاست جهان را متشکل از دولت‌هایی مستقل و دارای حاکمیت تلقی می‌کند که رژیم سیاسی داخلی‌شان، الگوهای رفتاری‌شان را تعیین می‌کنند. به این ترتیب، دولت‌های لیبرال با یکدیگر در حال صلح به سر می‌برند و این

۱۰۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————
همان صلح لیبرالی است، در حالی که آماده‌اند تا در برابر دیگر دولت‌های غیر لیبرال به زور توسل جویند. در این زمینه جنگ جنبه‌ای تأسف‌آور و در عین حال ناگزیر از نظم بین‌المللی است (رنگر، ۱۳۸۲: ۲۰۱).

از این‌رو لیبرال‌ها بیان می‌دارند که کشورهای لیبرال دموکراسی در صلح به سر برده و با یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند، اما نسبت به کشورهایی که در صدد برهم زدن نظم و نظام موجود باشند، با خشونت برخورد کرده و امکان جنگ و استفاده از قدرت سخت‌افزاری نسبت به آنها نیز وجود دارد. برای نمونه در دهه نود، حمله عراق به کویت را داریم که زمینه‌ساز لشکرکشی آمریکا و متحدانش به خاورمیانه و خلیج فارس شد.

مکتب کپنهاگ

توجه مکتب کپنهاگ به مطالعات امنیتی دوره پساجنگ سرد و تحولات گسترده‌ای است که در حوزه امنیت رخ داده است. نظریه‌پردازان این مکتب، افرادی همچون مک‌سوئینی، الی ویور و باری بوزان هستند. مکتب کپنهاگ، اصطلاحی است که «بیل مک‌سوئینی» برای آثار و دیدگاه‌های باری بوزان، الی ویور، دوویدل و دیگران به کار برده است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی انجام شد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۹: ۱۱۹). از جمله مفاهیم مهم این مکتب، امنیتی ساختن و امنیت منطقه‌ای است که بوزان و همکارانش آن را مرکز ثقل علمی این مکتب می‌داند (ر.ک: Waever, 1989).

«باری بوزان» درباره امنیت معتقد است که باید امنیت را برابر با رهایی از تهدید تعریف کرد و از نظر وی امنیت در نبود مسئله دیگری به نام تهدید درک می‌شود. او می‌گوید: «امنیت را باید چندبعدی نگریست که ابعادی مانند مهاجرت، سازمان‌های جنایی فراملی و فروملی، محیط‌زیست و رفاه اقتصادی را شامل می‌شود». از نظر وی، دولت دیگر تنها مرجع امنیت نیست. افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فروملی، رسانه‌ها و تروریسم، همگی در وجوه امنیت مرجع هستند. مفهوم امنیتی ساختن، یکی از مباحث بسیار مهم در مکتب کپنهاگ است و تعریف امنیت به

عنوان کنش کلامی، گرانی‌گاه این بحث است. «ویور» در همین خصوص اظهار می‌دارد: «امنیت به عنوان عمل گفتمانی بهتر فهمیده می‌شود، تا اینکه به عنوان کنش کلامی در نظر گرفته شود». امنیتی ساختن به فرایندی گفته می‌شود که منجر به قرار دادن برخی موضوعات در چارچوب امنیت می‌شود، در حالی که قبلاً در این حوزه قرار نداشته است. باری بوزان و الی ویور، امنیتی ساختن را در سطح تحلیل خود به فرد یا گروه و دولت نسبت می‌دهند و آن را عملی اجتماعی که خود ربط وثیقی با هویت آن اجتماع دارد، می‌دانند (Buzan & Waever, 1997:248).

در چارچوب مفهوم امنیتی ساختن دو شرطی که می‌تواند موضوعی را امنیتی سازد، عبارت است از گفتمان امنیتی‌ساز و شکستن قوانین و رویه‌های موجود. گفتمان امنیتی‌ساز خود شامل کنشگران امنیت‌ساز و کنشگران کارآمد می‌شود. کنشگران امنیت‌ساز، فرد یا گروهی هستند که موضوعات را با اظهار این مسئله که چیزی از لحاظ وجودی در معرض تهدید است، امنیتی می‌سازند. کنشگران کارآمد، صرفاً بر تصمیمات در حوزه امنیت تأثیر دارند. از سوی دیگر کنشگر امنیت‌ساز، تنها مرجع امنیتی ساختن یک موضوع است و کنش کلامی نیز همین‌جا معنا می‌یابد. کنشگر کارآمد مانند یک مؤسسه مطالعاتی ایده‌پرداز در مسائل امنیتی است (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۴۷).

تزو بوزان و همکارش ویور، نظریه امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد سبب آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب واقع‌گرایی و جهانگیر از ماهیت و ابعاد امنیت دارد. از نظر مکتب کپنهاگ، امنیت منطقه‌ای، یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند، ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات و سرنوشت نسبتاً مشترکی هستند و واحدهای تشکیل‌دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات برای ایجاد و حفظ خود، تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند (Buzan & Waever, 2003:27-28).

بوزان برای دستیابی به تحلیلی واقعی از امنیت منطقه‌ای به روابط مبتنی بر قدرت، الگوی دوست و دشمنی با دولت‌ها را افزود و نظریه مجموعه‌های امنیتی را مطرح کرد. از دیدگاه او به سه دلیل، تحلیل امنیت منطقه‌ای در یک محیط امنیتی چندبخشی

نیازمند رویکرد چندوجهی خواهد بود: نخست، درهم تنیدگی طبیعی بخش‌های مختلف «سیاسی، نظامی، زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی». دوم، تمایل سیاست‌سازان به ارتباط موضوعات مختلف به یکدیگر در یک تصویر و سوم اینکه نهادهای امنیتی در یک منطقه می‌کوشند موضوعات و مسائل را در چارچوب ژئوپلتیک خود بررسی کنند (Buzan, 2000: 13-22).

پسااستعمارگرایی

پسااستعمارگرایی، رویکردی در تاریخ، ادبیات و نیز علوم اجتماعی است که به آثار استعمار بر فرهنگ جوامع می‌پردازد. ریشه اندیشه پسااستعماری را باید در نقد ادبی و ادبیات و نیز مطالعات فرهنگی جست‌وجو کرد. اما به تدریج در همه علوم انسانی و اجتماعی جا یافته و در نتیجه خصلتی چندرشته‌ای دارد. نخستین بار از اصطلاح پسااستعماری در اوایل دهه ۱۹۷۰ در نظریه سیاسی برای توصیف تنگناهایی استفاده شد که مستعمرات سابق پس از رهیدن از یوق استعمار به آنها گرفتار شده بودند. مهم‌ترین و اصلی‌ترین مطالعات در این حوزه، ابتدا بر موضوع شرق‌شناسی متمرکز بوده است. شرق‌شناسی از مفاهیم اصلی پسااستعمارگرایی است که «ادوارد سعید» با الهام از «فوکو» آن را مطرح کرد. از دید او، شرق‌شناسی به معنای گفتمانی است که غرب با آن، شرق را نام‌گذاری می‌کند و آن را ساخته و می‌شناسند و در عین حال از طریق آن خود را می‌سازد و می‌شناسد. به نظر ادوارد سعید، شرق‌شناسی گفتمانی است که در پیوند با قدرت و نهادهای قدرت است و خود شکلی از اقتدار است (سعید، ۱۳۸۲: ۷۹). این مطالعات به طور کلی به نقد تحقیقات، تحلیل‌ها و نظریه‌هایی پرداخته‌اند که متفکرین غربی درباره «شرق» نوشته‌اند.

مطالعات مرتبط با شرق‌شناسی و نقد آن را برای اولین بار «عبدالمالک»^(۱) در دهه ۱۹۶۰ آغاز کرد و سپس ادوارد سعید در دهه ۱۹۷۰ گسترش داد. سعید در کتاب معروف خود با عنوان «شرق‌شناسی»، به نقد گفتمان علمی غربی و نظریات آن درباره شرق می‌پردازد. به نظر سعید، کتاب شرق‌شناسی دو مسئله اصلی دارد: ۱- رابطه دانش و قدرت ۲- بازنمایی فرهنگ‌های دیگر. ادوارد سعید در این کتاب به نقد تصویری

می‌پردازد که غرب از جهان (چه غرب و چه شرق) ارائه کرده است. این تصویر، تصویری یکپارچه، ساده، غیرواقعی، سوگیرانه و خیالی است. تصویری که ارتباط چندانی با واقعیت هدف خود یعنی جامعه شرقی ندارد. شرق‌شناسی ناظر بر این اندیشه است که تصویر خیالی ارائه شده از شرق در بطن خود، اهدافی اقتدارگرایانه نهفته دارد و غرب با ارائه این تصویر ضمن تلاش برای فروکشاندن موقعیت شرقی (با تأکید بر اسلام)، جایگاه خود را در برابر آن ارتقا می‌بخشد (ر.ک: سعید، ۱۳۸۲).

«اسپیواک» در دهه ۱۹۹۰ از اصطلاح پسااستعماری استفاده کرد. پیش از آن در اواخر دهه ۱۹۸۰ از اصطلاح «نقد پسااستعماری» در تشریح تأثیرات فرایندهای اروپایی امپریالیسم از زمان آغاز استعمار به بعد استفاده می‌شد (Moor-Gilbert, 1997: 9). معمولاً پسااستعمارگرایی را با نظریه پسااستعماری یکی می‌گیرند.

نظریه پردازان پسااستعمارگر تلاش کرده‌اند تا ابعاد فرهنگی سلطه استعمار را معمولاً با مشروعیت دادن به ایده‌ها، سنت‌ها و فرهنگ‌های غیر غربی و گاهی ضد غربی افشا کنند. در یکی از آثار مهم نظریه پسااستعماری، ادوارد سعید، مفهوم شرق‌شناسی را برای تبیین آنچه وی سیطره فرهنگی و سیاسی غربی بر دیگر نقاط دنیا می‌خواند، توسعه و بسط داد. البته شرق، به طور خاصی از طریق بسط و گسترش داستان‌های کلیشه‌ای حفظ شده و فرهنگ و مردمان غیر غربی، خوار و حقیر شمرده می‌شوند. نمونه چنین کلیشه‌هایی، شرق مرموز^۱، چینی‌های مرموز^۲، ترک‌های شهوت‌ران^۳ هستند (Heywood, 2011: 77). از مفاهیمی که در نظریه پسااستعمارگرایی مطرح می‌شود، می‌توان به مفاهیم ذیل اشاره کرد:

هم‌پیوندی: معمولاً به معنای خلق صورت‌های جدید فرهنگی درون منطقه تماسی است که به واسطه استعمار شکل گرفته است. این اصطلاح را در پیوند با «همی‌بابا» می‌دانند و به این معنا است که در فرایند استعمار، در منطقه تماس میان استعمارگر و استعمارزده، اشکال یا صورت‌های فرافرهنگی شکل می‌گیرند که خلوص فرهنگی ندارند (Ashcroft & et al, 1998:118-21).

1. Mysterious East
2. Inscrutable Chinese
3. Lustful Turks

فرودستان: مفهومی است که در تاریخ‌نگاری هنری (مطالعات فرودستی) با الهام از «گرامشی»، مارکسیست انسان‌محور ایتالیایی مطرح شده است. منظور از آن در اصل گروه‌هایی در جامعه است که تحت سلطهٔ هژمونیک قرار دارند و در تحقیقات تاریخی به جای نخبگان، کانون مطالعه را تشکیل می‌دهند تا بی‌توجهی به آنها در مطالعات دربارهٔ تغییرات سیاسی و فرهنگی جبران شود (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۹۲).

جوهرگرایی راهبردی: مفهومی است که «اسپیواک» مطرح کرده است. جوهرگرایی این فرض را مطرح می‌کند که گروه‌ها، مقولات یا طبقاتی از اشخاص یا اشیاء، یک یا چند خصوصیت تعریف‌کننده دارند که منحصراً متعلق به همهٔ اعضای آن گروه، مقوله یا طبقه است. در مورد فرهنگ معمولاً جوهرگرایی مبتنی بر برداشتی است که افراد، یک هویت جوهری مشترک فرهنگی دارند (Ashcroft & et al, 1998: 215-19).

نویسندگان پسااستعماری همچون پسااخترگرایان، به نقش فرهنگ و بازنمایی در روابط بین‌الملل توجه دارند و اینکه چگونه مفاهیمی چون امنیت و ناامنی یا دولت و حاکمیت و مانند اینها برساخته‌هایی هستند که در خدمت سیاست‌های خاص بازنمایی قرار می‌گیرند. بازنمایی‌های دوجبه‌ی مانند غرب و شرق یا خود و دیگری که به هویت و تفاوت، جنبهٔ جوهری می‌بخشد، نقش مهمی در حفظ هژمونی غرب دارند. در نتیجه توجهٔ پسااستعمارگرایان به این است که برای آشکار ساختن رویه‌های قدرت در رشتهٔ روابط بین‌الملل به مشکل بازنمایی بپردازد و دلالت‌های نژادی و جنسیتی آن را نیز آشکار سازد. به گفتهٔ همی‌بابا^(۴)، پسااستعمار یادآور روابط نواستعماری درون نظم «نوبین» جهانی و تقسیم کار چند ملیتی است (به نقل از Abrahamsen, 2007: 114).

نظریهٔ پسااستعماری، تنها عامل غالب در تحقق سنت‌های بدیل در روابط بین‌الملل نیست. با این حال، پسااستعمارگرایی یک بعد و جنبهٔ خاصی را به مناظرات روابط بین‌الملل اضافه می‌کند و آن هویت و نقش مفاهیم است. همان‌طور که طبق جهان‌بینی پسااستعمار، شرق زاییدهٔ تصور اروپا از دیگری است (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۱۶)، گفتمان دربارهٔ جهان غیر غربی، ابزار شکل‌گیری هویت بر پایهٔ رویه‌های گفتمانی ادغام و حذف است. با تأسی از مفهوم چیرگی یا هژمونی گرامشی مطالعات پسااستعماری، غالب مفاهیم تعریف شده از جانب قدرت‌های پیشرو در امور جهانی را محکوم می‌کند و خواهان چارچوب

یکپارچه کثرت‌گرا در روابط بین‌الملل هستند. نظریهٔ پسااستعماری روابط بین‌الملل، روند تدوین نظریهٔ روابط بین‌الملل با ادغام صداها به اصطلاح جهان‌سومی را پیشنهاد می‌دهد. برای توجیه این تلاش، دانش‌پژوهان پسااستعماری بر ناسازگاری میان نظریهٔ غربی و بنیادهای سیاسی - فلسفی غیر غربی تأکید دارند (8: Noesselt, 2012).

کانون توجه تحقیقات پسااستعماری، پیوندهای میان گذشته و حال، استعمار و پسااستعمار، شمال و جنوب است. تأکید بر تداوم‌ها، سیاست و پیوند متقابل است، نه دوره‌های زمانی یا فضاهای ثابت. آنها به امپریالیسم و استعمار به عنوان پروژه‌ای که جهان و غرب را قوام بخشیده توجه کرده، سعی در به چالش کشیدن مفروض‌های غرب دربارهٔ جهان سوم و نیز به چالش کشیدن میراث استعمار دارند. به نظر نویسندگان، پسااستعماری در جریان اصلی روابط بین‌الملل تلاش می‌شود «اقتدار غرب به عنوان تنها قانون‌گذار، هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی» حفظ شود (34: Grovogui, 2002).

با توجه به آنچه گفته شد و ماهیت تحولات اخیر، به نظر می‌رسد نظم حاکم بر منطقهٔ خاورمیانه برآمده از مکتب پسااستعماری باشد و با توجه به اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک منطقهٔ خاورمیانه و اینکه این منطقه از دیرباز مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهان بوده است، به نحوی که چشم‌پوشی از این منطقه به ضرر منافع آنها تمام خواهد شد، از این‌رو برای درک بهتر نظم حاکم بر این منطقه ضروری است ابتدا مروری بر نظم‌های حاکم بر این منطقه از دوران بعد از جنگ جهانی دوم داشته باشیم.

تاریخچهٔ نظم در خاورمیانه (تبارشناسی نظم‌ها)

خاورمیانه و به‌ویژه خلیج فارس همواره کانون توجهات بین‌المللی بوده است. برای بررسی نظم حاکم بر این منطقه، می‌توان آن را از دوران پس از جنگ دوم جهانی به سه دوره تقسیم کرد:

نظم امنیتی واقع‌گرایانه ۱۹۴۵-۱۹۹۰

در این دوره، محور اصلی نظم و امنیت برگرفته از وجود تسلیحات هسته‌ای و خطر گستردهٔ استفاده از آن بود. در این دوران به‌ویژه تا آغاز سال‌های تنش‌زدایی میان دو

قطب سیاسی جهان، نظم تنها در چارچوب توان نظامی تعریف می‌شد و منابع غیر نظامی تنش‌زا، چندان مورد توجه نبود (Khatchikd, 2003: 3). در دهه ۷۰ که توان هسته‌ای دو اردوگاه به توازن رسید، دوران تنش‌زدایی میان دو قطب با گفت‌وگوهای سالت یک و با هدف کاهش رقابت‌های نظامی میان دو قطب آغاز شد، تا اعتمادسازی متقابل جایگزین بازدارندگی متقابل شود. طرح جنگ ستارگان از سوی ریگان در سال ۱۹۸۴، مسابقه جنگ‌افزاری را بار دیگر وارد گفتمان امنیت بین‌الملل کرد و بر تنش‌زدایی میان دو قطب سایه افکند. مفهوم بازدارندگی، بار دیگر محور اصلی امنیت، نظم و صلح بین‌المللی شد، با این تفاوت که این بار هدف بازدارندگی، نه به توازن رسیدن با حریف، که پشت سر گذاشتن او و رسیدن به پیروزی نهایی در مسابقه تسلیحاتی بود. از دیدگاه نظریه‌پردازان بازدارندگی، نظم سیستمی زمانی حفظ خواهد شد که رهبران دریابند حریفان بالقوه آنها در صورت رخداد رفتار نامطلوب، توان و اراده تلافی را خواهند داشت. بنابراین در پاسخ به تجاوز بالقوه استراتژیست‌ها، باید با افزایش توانایی‌های نظامی و نشان دادن اراده تلافی، تهدیدات بازدارندگی را تقویت کنند (قاسمی، ۱۳۸۸: ۵۹).

با روی کار آمدن گورباچف و وخامت اوضاع اقتصادی شوروی در سال ۱۹۸۵، نظام بین‌الملل از افتادن به ورطه جنگ جهانی سوم رهایی یافت و دوران دوم تنش‌زدایی میان دو قطب آغاز شد، تا بار دیگر اعتمادسازی متقابل جانشین بازدارندگی فعال شود. بنابراین در این زمان، نظم و امنیت خاورمیانه نیز یکسره از پشت عینک آمریکا دیده می‌شد؛ زیرا کمونیسم به رهبری مسکو، بزرگ‌ترین خطر امنیتی برای نظام بین‌الملل و بر کنار داشتن کشورها از امواج کمونیسم، بزرگ‌ترین هدف اخلاقی همه آزاداندیشان معرفی می‌شد. در چنین اوضاع و احوالی و به علت وجود کشورهای محافظه‌کار عربی، ایران انقلابی که تا قبل از آن متحد استراتژیک آمریکا و ژاندارم منطقه برای مقابله با خطر کمونیسم و حافظ منافع آمریکا بود و همچنین حضور کشور اسرائیل و تأمین امنیت آن، می‌توان گفت نظم حاکم در منطقه خاورمیانه برگرفته از تضاد میان دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد، نوعی نظم و نظام شکننده بود که همواره امکان فروپاشی آن وجود داشت (ر.ک: چگینی‌زاده، ۱۳۸۶).

نظم امنیتی لیبرال آمریکایی ۲۰۰۱-۱۹۹۰

در این دوران به علت فروپاشی نظام دوقطبی، جامعه بین‌المللی در زمینه نظم و نظام امنیتی گرفتار سردرگمی نظری و گیجی استراتژیک شد. با آنکه گفتمان‌های تازه‌ای وارد مطالعات بین‌المللی شد، بر سر اصول سازمان‌دهنده نظم بین‌الملل، اجماعی بین کنشگران وجود نداشت. از آنجایی که خطر بزرگ دیگری همچون کمونیسم از سوی قدرت‌های غربی تعریف نشده بود، این قدرت‌ها درباره چگونگی جهت‌دهی به نظم و امنیت بین‌الملل در تردید به سر می‌بردند. این فضا، البته نویدبخش جهانی برکنار از آسیب‌ها و خطرهای هم نبود. در سایه دگرگونی‌های پس از فروپاشی شوروی، خشونت که در دوران جنگ سرد متمرکز بود، در نظام بین‌الملل پخش شد. در این دوره، سیستم بین‌الملل میان نظام تک‌قطبی و چندقطبی از یکسو و تردید و یا شاید سردرگم بودن قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا در جهت‌دهی به نظم بین‌المللی از سوی دیگر سبب شده بود که این بار آسیب‌های امنیتی تنها از پشت عینک قدرت‌های بزرگ دیده نشود و نهادهای بین‌المللی و حتی قدرت‌های کوچک و میانی نیز برای اولویت‌ها و نگرانی‌ها در زمینه نظم و امنیت بین‌الملل تعیین موضوع کنند (Ikembrry, 2002: 34-19).

برجسته‌ترین علت سردرگمی نظم بین‌الملل در این دوره، وجود ابهام راهبردی در سیاست خارجی آمریکا بود. جای خالی یک رقیب راهبردی در برابر آمریکا، کلینتون را بر آن داشت تا امنیت و منافع آمریکا را بازتولید یک نظم تازه بین‌المللی درباره دموکراسی، ترویج بازارهای آزاد، برقراری پیوندهای امنیتی و تقویت نهادهای بین‌المللی تعریف کند. از این رو در این دوره، نظم و امنیت خاورمیانه با توجه به یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، حمله عراق به کویت و شکل‌گیری جنگ دوم خلیج فارس، به سمتی سوق داده شد که یک نیروی سومی به عنوان نیروی موازنه‌دهنده در منطقه حضور داشته باشد که این خود زمینه‌ساز حضور قدرتمند و یک‌جانبه آمریکا در دو جهت فرایند صلح خاورمیانه و راهبرد مهار دوجانبه در خلیج فارس شد. در سال ۲۰۰۱، تار و پود هر دو راهبرد در حال از هم پاشیدن بود و واکنش آمریکا به حوادث ۱۱ سپتامبر، حضور این کشور را در منطقه تشدید کرد. با توجه به کشور قدرتمند منطقه‌ای همچون جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه که درصدد ایفای نقش مؤثری در این منطقه است و با توجه به ایدئولوژی خاص ایران که ناسازگاری با ایدئولوژی‌های رایج در کشورهای محافظه‌کار

۱۱۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————
عرب خاورمیانه دارد و بی‌میلی افکار عمومی این کشورها به آمریکا، در نتیجه این نظم
نتوانست ایده‌آل‌های ایالات متحده را در منطقه خاورمیانه برآورده کند (بوزان و ویور،
۱۳۸۸: ۲۰۸).

نظم امنیتی کپنهاگی و مسئله تروریسم ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱

این مرحله نیز با رویدادهای ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق آغاز
شد که یکبار دیگر منطقه خاورمیانه را دستخوش تحولات امنیتی و نظم جدیدی کرد.
تروریسم و مبارزه با آن، مسئله اصلی در زمینه امنیت و نظم بین‌الملل شد و بدین‌سان
موج سوم امنیت بین‌الملل بر پایه ریشه‌کنی تروریسم رقم خورد. در حمله تروریستی
برج‌های دوقلوی نیویورک، برای نخستین‌بار یک بازیگر غیردولتی توانسته بود امنیت
فیزیکی یک قدرت جهانی را در هم شکند. این‌بار هم‌اورد آمریکا، نه کمونیسم به رهبری
مسکو، که یک سازمان تروریستی بی‌جا و مکان و بنیادگرا به نام القاعده بود که با
پرخاشگری، نظام استوار بر مدرنیته را به چالش کشیده بود. در این فضا، فعالیت‌های
تروریستی دیگر تنها رنگ محلی نداشت بلکه ابعادی جهانی یافته بود. با به چالش
کشیده شدن منافع قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا از سوی تروریسم جهانی، مبارزه با
آن بر هر هدف دیگر در زمینه امنیت بین‌الملل برتری یافت. قدرت‌های بزرگ با توجه به
خاستگاه القاعده، خاورمیانه را کانون ستیز با تروریسم تعریف کردند، زیرا بر این باورند
که بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه، بن‌مایه تروریسم جهانی است. شیوه مبارزه با
تروریسم‌ها نیز بازدارندگی تهاجمی تعریف شد. اگر در دوران جنگ سرد استراتژی
قدرت‌های بزرگ در برابر تروریسم، همکاری با یکدیگر در چارچوب بازدارندگی پدافندی
بود، پس از ۱۱ سپتامبر، راهبرد ریشه‌کنی تروریسم بر بازدارندگی آفندی و حمله
پیش‌دستانه استوار شد (www.white house.gov.nsc).

قدرت‌های بزرگ پس از ۱۱ سپتامبر، خاورمیانه را خاستگاه تروریسم معرفی
کرده‌اند؛ زیرا به باور آنها، چارچوب‌های ارزشی متفاوت این منطقه، مشوق شکل‌گیری
تروریسم بین‌المللی است. آمریکا که خود را رهبر مبارزه با تروریسم می‌داند، راهبرد خود
در ستیز با تروریسم را مهندسی هویتی مردمان خاورمیانه از بیرون قرار داده است و در
این راه، کاربرد زور را نیز در صورت لزوم جایز می‌شمارد. این نظم نیز در سایه امنیتی

کردن بخش مهم جهان اسلام متمر ثمر واقع نشد و امکان بومی شدن هیچ‌یک از نظم‌های یادشده وجود ندارد و ما شاهد این هستیم که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعمارگرایانه وجود دارد.

انقلاب‌های عربی و نظم پسااستعماری ۲۰۱۱ به بعد

با شروع سال ۲۰۱۱، خاورمیانه شاهد تحولات اساسی و بروز تغییرات جدی بوده است. در این حوزه جغرافیایی، دولت‌های محافظه‌کار عرب که عموماً از دولت‌های سنتی و نسبتاً باثبات به حساب می‌آمدند، با قیام‌ها و اعتراضات شدید مردمی روبه‌رو شدند. این قیام‌ها در برخی از این کشورها به نتیجه رسیده، اما در برخی دیگر همچنان ادامه دارد و به احتمال زیاد به برخی کشورهای دیگر نیز سرایت می‌کند. کنشگران ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، هر کدام به نحوی از این تحولات متأثر شده و تلاش دارند با اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقدامات خاصی، بر روند کلی این تحولات تأثیر گذاشته و آنها را به جهتی سوق دهند که تأمین‌کننده خواسته‌ها و منافع آنها باشد. سنت و ستفالی، اساس تأسیس کشور- دولت و شکل‌گیری پادشاهی، با تمایلات قبیله‌ای و عشیره‌ای، قرن‌ها منطق سیاست و حکومت در این منطقه بوده است (مارتین، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۴).

با سقوط مبارک و بن‌علی، رؤسای جمهور مصر و تونس در سال ۲۰۱۱ میلادی و همچنین کشته شدن سرهنگ قذافی در سال ۲۰۱۲ میلادی، ظاهراً دوره تازه‌ای از تاریخ در این کشورها آغاز شده است. این رهبران که هنگام رسیدن به قدرت خود را در عرصه‌ای تازه از حرکت اجتماعی تصور می‌کردند، به تدریج به سمت و سویی کشیده شدند که از نظر تاریخی می‌توان آن را دوره اعتیاد به عادات طولانی‌مدت حکومتی و مخالفت با هر نوع تازگی در این مورد و نوگرایی دانست. همچنان که هانتینگتون اشاره دارد، جنبش‌های انقلابی موفق و پیروز، شامل دو فرایند تخریبی و تأسیسی هستند. از این دیدگاه، مرحله بنیادی و اصلی هر انقلاب، آفرینش و نهادمندی سامان سیاسی نوین است و انقلاب پیروزمند، نیازمند ایجاد نظم سیاسی نوین یا دولتی نوین است (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۸۸).

به نظر می‌رسد تغییر و تحولات کشورهای عربی در سال ۲۰۱۱، پاسخی اجتماعی از سوی جریان‌های خارج از قدرت، به معضل و مشکل قدیمی و تاریخی توسعه‌نیافتگی و

بحران‌های پیرامونی آن است. با توجه به تجارب تاریخی جنبش‌های انقلابی و نیز نتایج حاصل از آنها، می‌توان گفت که در صورت‌بندی ساخت دولت جدید، سه معیار و مؤلفه عام، تعیین‌کننده الگوی دولت و بنیان‌های تکوین آن است.

۱. کارگزاران جنبش انقلابی: یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر تکوین ساخت و

گفتمان، دولت پسانقلاب است، زیرا انقلاب از بالا، در نهایت به اصلاح ساختار سیاسی دولت سابق و مردم‌سالاری حداقلی یا مردم‌سالاری سیاسی می‌انجامد، اما انقلاب از پایین و توسط توده‌های مردمی، نه تنها به دگرگونی کامل ساختار سیاسی، بلکه به انقلاب اجتماعی و تغییر و گسست تمام روندها و جهت‌گیری‌ها منجر می‌شود (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۲).

۲. شیوه گذار از دولت مستبد به دولت نوین: این مؤلفه نیز با توجه به خشونت‌آمیز

یا مسالمت‌آمیز بودن انقلاب، تأثیر مشخصی بر تکوین ساختار سیاسی جدید دارد. شیوه گذار و انتقال سیاسی خشونت‌آمیز در سطحی شدید منجر به مبارزه مسلحانه برای نابودی دولت و نهایتاً جنگ داخلی بین دولت و مخالفان می‌گردد؛ اما انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و دیدگاه مثبت ارتش به جنبش اعتراضی و دگرگونی سیاسی، به اصلاحات ساختاری- حقوقی در عرصه سیاست، نه جامعه و نظام دیوان‌سالاری و همچنین استقرار الگویی از دولت می‌انجامد که می‌تواند الزامات دموکراسی حداقلی یا سیاسی را فراهم کند (همان: ۸۳).

۳. مقتضیات اجتماعی انتقال به دولت دموکراتیک: بر این اساس، چنانچه نخبگان و

گروه‌های اپوزیسیون، پس از سقوط اقتدار حاکم، دچار شکاف ناهمگون فکری-ایدئولوژیک درباره ساختار و گفتمان سیاسی دولت جدید باشند و جامعه نیز انسجام و یکپارچگی طبقاتی و مذهبی- قومی نداشته باشد، هم سرنوشت انقلاب و هم ایجاد و تأسیس دولت نوین با چالش‌های عمیقی مواجه می‌شود و ناامنی‌های ناشی از این مؤلفه‌ها، زمینه بازگشت به اقتدارگرایی جدید را فراهم می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۲).

با توجه به ویژگی‌های ساختاری جوامع عربی درگیر انقلاب، آینده این انقلاب‌ها و قیام‌های مردمی و ارزیابی نقش عوامل مؤثر بر تکوین دولت‌های جدید، تأثیر مؤلفه‌های تعیین‌کننده‌ای مانند ماهیت دولت اقتدارگرا و تأثیر آن بر انتقال سیاسی، میزان

نهادمندی سیاسی و اجتماعی گروه‌های سنتی و نوگرا، نوع بازیگری سنت‌های فکری و جریان‌های سیاسی بررسی می‌شود. تجربه جنبش‌ها و اعتراضات انقلابی در کشورهای مختلف، بیانگر این مسئله است که ارتباط عمیقی بین ماهیت و ساختار دولت-جامعه و انقلاب‌ها و دولت‌های جدید برآمده از جنبش‌های انقلابی وجود دارد. جنبش‌های انقلابی عربی در یک سال اخیر نشان می‌دهد که نوع نظام سیاسی، مستقیماً ماهیت تغییرات سیاسی را در جوامع انقلابی عربی، متفاوت و متمایز کرده است؛ یعنی بر اساس میزان نهادمندی سیاسی این رژیم‌ها، سه گونه دولت در جوامع دستخوش انقلاب و سه نوع دگرگونی سیاسی شده است: ۱- تحول تمام‌عیار انقلابی و خشونت‌بار و واکنش ملی انقلابیون برای براندازی رژیم نظامی سرکوب‌گر ۲- تحولات ساختاری در نظام سیاسی و براندازی آن ۳- اصلاحات ساختاری (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۶).

اساساً اعتراضات مردمی در کشورهای عربی در صورت پیروزی روند تکوین دولت‌های جدید به این صورت‌بندی تکوین می‌یابد که این انقلابات، نه تنها ساختار دولت اقتدارگرا، بلکه زیرساختارهای فکری - بروکراتیک و حتی اقتصادی - اجتماعی این جوامع و کشورها را دستخوش دگرگونی کرده و نظام جدید سیاسی - اجتماعی را بر اساس اهداف، نیازها و ایدئولوژی نیروهای انقلابی به وجود می‌آورد (احمدیان، ۱۳۹۰: ۱۹۵).

نحوه واکنش دولت‌های عربی نسبت به این اعتراضات نیز مبین سه گونه‌شناسی متفاوت است:

۱. دولت‌های شخصی - نظامی: که در مواجهه با اعتراضات مردمی، به انقلاب‌های ضد ساختاری خونین در لیبی، یمن و بحران سیاسی فرسایشی در سوریه منجر شده است.

۲. دولت‌های تک‌حزبی شخص‌محور: که در اینجا ساختار نهادی دولت مانند حکومت قذافی یا عبدالله صالح کاملاً شخصی و نظامی نبوده و نهادهای حاکمیتی مانند نظام قضایی به‌ویژه ارتش، به لحاظ کارکردی دارای استقلال نسبی و هویت حرفه‌ای نهادی است. با قیام‌های اعتراضی، زمینه نوع خاصی از دگرگونی سیاسی با هدف دستیابی به اصلاحات ساختاری غیر خشونت‌آمیز را در نظام سیاسی فراهم کرده است.

۳. دولت‌های اقتدارگرای پادشاهی: این دولت‌ها که به لحاظ نهادمندی ساختار سیاسی و میزان خودکامگی و خشونت سیاسی انعطاف بیشتری دارند، موجب شده‌اند ماهیت اعتراضات و دگرگونی‌های سیاسی در کشورهای مثل اردن و مراکش جهت متفاوتی پیدا کند. در این دولت‌ها که نهاد سلطنت موروثی، توزیع ضعیف قدرت در ساختار سیاسی مانند مجلس، دولت و... را پذیرفته و نیروهای مخالف، برخی آزادی‌های نسبی سیاسی و اجتماعی دارند، نوعی نظام‌های شبه‌پارلمانی سلطنتی مستقر شده است (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۷).

در رژیم بحرین به خاطر بحران همبستگی و عدم یکپارچگی اجتماعی و ترس از اقلیت رژیم حاکم سنی برای از دست دادن قدرت در برابر قیام مردمی فراگیر اکثریت شیعه، با مداخله نظامی مستقیم عربستان و امارات و چراغ سبز اروپا و آمریکا و اتحادیه عرب، اعتراضات سیاسی در این کشور سرکوب شد و پادشاهی آل خلیفه به جای اصلاحات مدنظر مخالفان، به خشونت و امنیتی‌سازی جامعه روی آورد. اما دولت‌هایی مثل مراکش و اردن سعی کرده‌اند در پاسخ به اعتراضات، روند اصلاحات در ساختار سیاسی را تقویت کنند. مثلاً پادشاهی مراکش در روز اول ژوئیه ۲۰۱۱، برخی از اصلاحات در قانون اساسی این کشور را که تا حدودی متضمن برپایی نوعی پادشاهی مشروطه بود، به فراندوم گذاشت. طبق قانون اساسی جدید، مسئولیت امور اجرایی کشور به نخست‌وزیر منتخب حزب اکثریت در مجلس واگذار می‌شود، تکثر قومی و نژادی پذیرفته شده و حقوق قومی - زبانی اقلیت آماری به رسمیت شناخته می‌شود. در این فراندوم، ۷۲/۶۵ درصد مردم شرکت کردند و بیش از ۹۸ درصد به تغییرات قانون اساسی رأی مثبت دادند (ر.ک: فرازمنند، ۱۳۹۰).

اسلام‌گرایان و انقلاب‌های عربی

حرکت‌های اخیر جهان عرب، پسااستعمارگرا است (رزمی، ۱۳۸۹: ۱۰) و در شرایطی ظهور یافته است که اسلام‌گرایی آن انرژی اولیه، جذابیت و انرژی خود را حتی در نزد هواداران پرشور خود از دست داده است. در چنین وضعیتی، پروژه‌ای که پیگیری می‌شود این است که اسلام به مفاهیم و سیاست‌هایی چون ایدئولوژی جهادی، انحصارطلبی، تعصب، خشونت، تکلیف، فردمحوری، متن‌محوری، آزادی‌ستیزی و ضدیت

با برابری و حقوق بشر فروکاسته نشود و در عوض، «تلاش آگاهانه و عمیقی صورت گیرد تا در پرتو و نتیجه آن، جایگاه والای اسلام در قالب نوعی استراتژی مدرن محافظت شود» (بیات، ۱۳۹۰: ۶۵).

اسلام، دین غالب مردم منطقه خاورمیانه است و در حوزه‌های مختلف حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها جاری و ساری است. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اسلام سیاسی وارد عرصه جدیدی شد. حکومت‌های سلطنتی منطقه و گفتمان سوسیالیسم در قالب‌های ناصریسم و بعثیسم، با رقیبی جدی و ریشه‌دار روبه‌رو شده و به چالش کشیده شدند. اسلام سیاسی به شکل برجسته‌تری دارای لایه‌های خرد-گفتمان‌های متعددی در درون خود است که در صورت ناکامی یکی، می‌تواند در شکل دیگری، ایدئولوژی خود را بازتعریف و بازسازی کند. اسلام محافظه‌کار سنتی (عربستان)، اسلام سیاسی مدنی (ترکیه)، اسلام سیاسی امت‌گرا (ایران)، اسلام سیاسی بنیادگرا یا تندرو (القاعده)، چهار گرایش عمده اسلام‌گرایی هستند که هر کدام گفتمان و حاملان خاص خود را دارند که محمد ایوب آنها را در قالب گرایش انقلابی، انتقادی، مدرن، محافظه‌کار و بنیادگرا طرح می‌کند (ر.ک: Ayoob, 2008; Esposito & Voll, 2001).

در جهان عرب و در میان کشورهای مصر، تونس، یمن و سوریه، احزاب و گروه‌های اسلام‌گرا ریشه‌های عمیقی دارند. اخوان المسلمین، بزرگ‌ترین، با سابقه‌ترین و بانفوذترین گروه اسلامی این کشورهاست که گرایش‌های گوناگونی درون خود دارد. در بهار بیداری اسلامی، اخوان المسلمین متشکل‌ترین گروه در میان انقلابی‌ها به شمار می‌آمد. مهم‌ترین ادعای گفتمان اسلام‌گرایی در برابر مشکلات و مصائب جوامع عربی، نفی نظام‌های استبدادی و فاسد این کشورها، حمایت از مردم مظلوم فلسطین و مخالفت با هر گونه سازش و برقراری رابطه با اسرائیل و تشکیل حکومت اسلامی در داخل و اجرای احکام شرعی در این جوامع است (Zuhur, 2007: 39).

در گفتمان اسلامی، طیف بنیادگرا وجود دارد و از میان آنها، اسلام میانه‌رو و سازگار با مظاهر و نمادهای مدرنیسم در تحولات کشورهای عربی، نقش بارزی ایفا می‌کند. به رغم هشدارهای برخی جریان‌های تندرو نسبت به پیروزی اسلام‌گرایان در جهان عرب (ر.ک: IPT, 2011)، این اسلام‌گرایان میانه‌رو هستند که در مرکز گفتمان اسلامی جهان

عرب قرار دارند. در چنین وضعیتی، رهبران گروه‌ها و احزاب اسلام‌گرا در کشورهای عربی، تلاش دارند چهره‌ای میانه‌رو از خود بروز دهند تا بتوانند حمایت بین‌المللی را به همراه داشته و دولت‌های استبدادی را منزوی کنند. طیف‌های اسلام‌گرا که مشکل اصلی جهان عرب را عقب‌ماندگی می‌دانند، ناچار به استفاده از الگوها و افراد موفق در این زمینه هستند و تلاش می‌کنند از تندروی پرهیز کرده و پیوندهای خود را با بروکرات‌هایی که تجربه، سواد و قدرت بیشتری برای ادارهٔ جامعه دارند، حفظ کنند. مهم‌تر از پیوند سیاسی، توانایی ارائهٔ قرائتی از اسلام و مردم‌سالاری است که بتواند اصول و ارزش‌های بنیادی را حفظ و آنها را در کنار هم داشته باشد. گروه‌های اسلامی به‌ویژه در مصر و تونس، متوجه شده‌اند که نمی‌توانند بدون همکاری با نیروهای بروکراتیک، گفتمان خود را در موقعیت ممتازی قرار دهند. آنها گفتمان خود را در ضدیت با نظام‌های استبدادی و فساد روزافزون در عرصهٔ داخلی، مخالفت و ضدیت با اسراییل در عرصهٔ خارجی تعریف می‌کنند. عناصر بین‌المللی قوام‌بخش به گفتمان‌های آن، اغلب ایجابی است و همکاری با جامعهٔ بین‌المللی، یکی از اجزای بسیاری از گرایش‌های اسلامی است که در این جوامع فعال هستند و در کنار هم گفتمان اسلامی را تشکیل می‌دهند (ر.ک: Rauf, 2011).

با توجه به ویژگی‌های تاریخی و ساختار اجتماعی کشورهای عربی، اسلام‌گرایان با برخی تفاوت‌ها، هم در دوران حکومت اقتدارگراها و هم دوران انقلابات جدید عربی، سازمان‌یافته‌ترین نیروی مخالف دولتی را در این کشورها نمایندگی کرده‌اند. البته باید گفت که این نیروها، وحدت فکری و تشکیلاتی ندارند و در دنیای عرب، گرایش‌های زیادی در چارچوب جنبش گسترده اسلام‌گرایی وجود دارد. با وجود این، پایه‌های فکری- عقیدتی و راهبردهای سیاسی گروهی مثل اخوان المسلمین مصر و نحله‌های درونی آن را می‌توان روش و بینش غالب در جهان عرب دانست. این گروه در مصر، الگوی ایدئولوژیکی و سازمانی مناسب برای رشد توسعهٔ جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام از شمال آفریقا تا آسیای جنوب شرقی به دست داده است (ر.ک: Esposito & Voll, 2001).

اسلام‌گرایان سودان، مراکش، تونس، الجزایر، اردن، سوریه، ترکیه، آسیای شرقی و شبه‌قارهٔ هند، متأثر از بنیان‌های فکری الگوهای تشکیلاتی اسلام‌گرایی در مصر و تحولات آن در چند دههٔ گذشته بوده‌اند. وقوع انقلاب ایران و پایان نظام دو قطبی را

می‌توان سرآغازی برای بازگشت جنبش‌های اسلامی خاورمیانه در عرصه سیاسی دانست. اگر بنیادگرایی در مصر و سوریه در دهه ۱۹۷۰، با فعال شدن گروه‌هایی مانند سازمان آزادی‌بخش اسلامی یا شباب محمد، جماعت مسلمین یا تکفیر و الهجره، جماعت الجهاد پس از قتل انور سادات در مصر و انجام ترور رهبران دینی میانه‌رو الازهر و قیام اخوان سوریه علیه دولت بعث به عنوان جنبشی رادیکال و خشونت‌بار معرفی شد، از دهه ۱۹۸۰ به بعد، شاهد ورود اسلام‌گرایان در بیشتر جوامع عربی از جمله مصر و تونس، به عرصه قدرت و بازسازی آن و بسیج نیروهای اجتماعی خود از طریق حضور در ادوار مختلف انتخابات ملی و محلی هستیم (ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۵: ۲۵۲-۲۵۴).

از این حیث، اسلام‌گرایان در کشورهای در معرض انقلاب، برای ورود به فرایند دولت‌سازی، تجارب ارزشمندی را در تعامل با دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی و بازیگران عرصه قدرت کسب کرده‌اند. برای نمونه در بحرین، شکاف مذهبی شیعی- سنی و تبعیض ناشی از آن در عرصه سیاست و قدرت، نقش کاملاً آشکاری در آغاز حرکت انقلابی اکثریت شیعیان داشته است. هر چند جمعیت وفاق اسلامی به عنوان مؤثرترین تشکل سیاسی - مذهبی شیعیان، فلسفه حرکت گروه‌های شیعی را در دستیابی به جایگاه مناسب در مجلس، دولت و حقوق مدنی و سیاسی اعلام کرده، پادشاه بحرین با رادیکال جلوه دادن خواسته‌های شیعیان، سعی در سرکوب قیام اکثریت دارد. نکته قابل تأمل اینکه اپوزیسیون اهل سنت آل خلیفه نیز با ابراز رضایت از سرکوب شیعیان، درصدد مذهبی جلوه دادن قیام اکثریت است (ر.ک: دیپلماسی ایرانی، ۱۳۹۰).

همچنین گفتمان‌های در حال صعود جهان عرب، زمانی می‌تواند به جایگاه اصلی خود دست یابد و در حل مشکلات این جوامع مؤثر باشد که با قواعد و هنجارهای جاافتاده در میان مردم این کشورها یا هنجارهای که اکنون بخشی از قواعد جامعه بین‌المللی است، ناسازگار نباشد. برخی از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تلاش دارند ترکیب قابل قبولی میان اجزای گفتمان اسلامی و ارزش‌های جهانی که عمدتاً ریشه در اندیشه‌های غربی دارند، به وجود آورند (ر.ک: LAT, 2011). البته در بیشتر این کشورها، دولت‌های سرکوب‌گر به بهانه مبارزه با خشونت، رادیکالیسم و جلوگیری از ظهور دولت‌های بنیادگرای اسلامی، سرکوب این جنبش‌ها را توجیه می‌کردند. با وجود این، چگونگی نقش‌آفرینی احزاب اسلام‌گرا در مرحله گذار از انقلاب‌های عربی را می‌توان

۱۲۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————
فرصت بسیار مناسبی برای آزمون میزان اثربخشی این تحولات فکری برای حضور جنبش‌های اسلامی در فرایند تکوین دولت‌های جدید دانست.

در دهه نود، جنبش اخوان مصر در ارائه رویکرد نوین فکری و سیاسی در مواجهه با برخی پرسش‌ها پیش‌قدم شد. مهم‌ترین این پرسش‌ها و چالش‌ها عبارت بودند از: منشأ حق حاکمیت و سازوکارهای اعمال آن، کیفیت مشارکت اسلام‌گرایان در قدرت، احکام جزایی اسلام، آزادی مذهبی و مسئله تساهل در برابر اقلیت‌های دینی و مذهبی، حقوق زنان و مسئله برابری زن و مرد، حقوق شهروندی و محدودیت‌های حاکمیت در برابر حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی (مارتین، ۱۳۸۹: ۱۷۰-۱۷۳).

به نظر می‌رسد نفی حکومت‌های فاسد کنونی، اجرای احکام شرعی در جامعه، ایجاد حکومت‌های مبتنی بر رأی و مشارکت مردم، حل و فصل معضلات و مشکلات عقب‌ماندگی جامعه، نفی رابطه با اسرائیل، حمایت از حقوق مردم فلسطین، برقراری روابط مسالمت‌آمیز با جامعه بین‌المللی از موضع کشوری مستقل و بازسازی روابط با جمهوری اسلامی ایران، از جمله اجزای گفتمان اسلام سیاسی جدید در جهان عرب است. پس به طور کلی گفتمان اسلام محافظه‌کار، یکی از مهم‌ترین گفتمان‌هایی است که در جهان عرب مناسب‌ترین موقعیت برای تبدیل شدن به گفتمان مسلط را دارد. طرح نظریه سازگاری اسلام با دموکراسی از سوی جریان‌های اسلامی مهم در مصر، تونس و لیبی و مخالفت با جریان‌های تندرو در این کشورها و حتی طرح اسلام عربی از سوی برخی از احزاب اسلام‌گرای منطقه، نشان‌دهنده مفصل‌بندی جدید درون گفتمان اسلام سیاسی در منطقه است.

نظم امنیت منطقه‌ای پس از انقلاب‌های عربی

به طور اساسی در طراحی و ساختار یک چارچوب امنیتی مناسب نه تنها برای کلیه مناطق جهان بلکه برای منطقه خاورمیانه، همچنان حاکمیت دولت-ملت، یکی از اصول اولیه و مهم است. به نظر می‌رسد امنیت منطقه‌ای، وضعیتی است که در آن سرمایه اقتصادی و انسانی دولت‌ها عمدتاً در جهت توسعه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری استفاده می‌شود، تا نظامی و امنیتی. باید اشاره کرد با توجه به بیداری اسلامی در منطقه و به قدرت رسیدن احزاب اسلام‌گرا در مصر (که البته در کودتای ۳۰ ژوئن

شکست خوردند) و تونس و احتمال نتیجه‌بخش بودن سایر انقلاب‌های مردمی که تمایلات اسلام‌گرایانه دارند، نظم امنیتی منطقه دچار چالش خواهد شد. بنابراین برای درک بهتر منطقه خاورمیانه، بازنمایی از گفتمان مطالعات خاورمیانه و بازتعریف مؤثر و اساسی از مفاهیم این حوزه‌ها الزامی است. از این‌رو انقلاب‌های عربی می‌توانند فضا و بستر مناسبی برای شروع این کارویژه تلقی شوند (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۱).

مطالعات فرودستان

گروهی کوچک از تاریخ‌دانان هندی و انگلیسی در اواخر سال ۱۹۷۰م در انگلستان با تأسی از نظریه پسااستعمارگری، مطالعات فرودستان را در یک ژورنال جدید هندی تبار به کار گرفتند. مطالعات زیردست، در میان گروه‌های پژوهشگر در آمریکای لاتین و جنوب آسیا مورد توجه قرار گرفت. کتاب معروف مطالعات زیردستان (فرودستان) را «راناجیت گوها» و «گایاتری چاکراوتری» با تأسی از آرای ادوارد سعید در سال ۱۹۸۸، رسماً وارد ادبیات سیاسی - اجتماعی کردند. این مطالعات همچنین با وام‌گیری از انگاره گرامشی به نوعی خوانش تاریخی محسوب شده که در اواخر دهه ۱۹۷۰م بر انکار سریع تحقیقات تاریخی دولت‌محور قرار دارد (Ludden, 1999: 2-9). درخور یادآوری است که مطالعات زیردست در سال ۱۹۹۳م به یک جریان اصلی جهانی پس از اتحاد «گاهان» با «برنالد کوهن» رسید. این دو در نقد فرهنگی پروژه استعمارگرایی در جهانی شدن به درجات علمی شایانی دست یافتند (Brass, 1991: 94). سیاست و بازنمایی، دو دیدگاه زیردستی است که متکی بر مطالعه تاریخی گفتمان و کنش است (Brandist, 1996: 78).

نظم‌های مسلط در خاورمیانه، بازنمایی و بازتاب قدرت و گفتمان کشورهای فرادستی است که به نظم‌های تحمیلی توسل جسته‌اند. شاید این انقلاب‌ها مسیر جدید و خط سیرهای نوینی را برای ارائه نظمی پسااستعمارگرایانه با قرائتی سعیدیسیم به وجود آورند. خاورمیانه به دلیل موقعیت نظری و جغرافیایی خود میان قرائت‌های متضادی همچون شرق و غرب، اروپا و غیر اروپا، مدرنیته و سنت، استعمارشدگان و استعمارگران،

۱۲۶ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————
فقیر و غنی، توسعه یافته و توسعه نیافته قرار گرفته که این وضعیت نیازمند تجانس و همخوانی میان صدای فرودستان است (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۱).

گفتمان شرق شناسی

ادوارد سعید، شخصیت مغفول مانده روابط بین المللی و پایه گذار نظریه پسااستعمارگرایی، در کتاب شرق شناسی خود معتقد بود که قدرت بازنمایی^۱ پیوند دانش و قدرت و نقش آن در استیلای غرب بر شرق، مضمون بنیادی است. نگره اصلی سعید در این کتاب این است که گفتمان شرق شناسانه^۲ با ادعای شناخت شرق، به واقع شکلی از سلطه غرب بود بر دیگر^۳ اروپا یعنی شرق؛ زیرا غرب بازنمایی شرق را در درست داشته و آن را چونان سلسله ای از پیش فرض ها و نگرش های نابرسیده، ابقا کرده و می کند (پیرنجم الدین و مرندی، ۱۳۷۸: ۱۹-۲۰). بدین سان است که تعریف شرق شناسی نوعی فراقینی و خواست غرب برای استیلا بر شرق می شود؛ یا سبک غرب برای ساختاری دیگرگونه دادن به شرق و سلطه و قدرت داشتن بر آن است (Said's, 1978: 95).

در پیوند با انقلاب های عربی، «الحاج ولد ابراهیم»، نویسنده عرب در علوم ارتباطات و رسانه در مقاله ای به نام «انقلاب های عربی... بازگشت اعتبار طرح های ادوارد سعید از شرق شناسی» معتقد است که در این انقلاب ها، آمال ادوارد سعید درباره مردم سالاری، آزادی، مدرنیته، توسعه، هویت، اسلام، عربیت و غیره در خیابان های عربی دنبال شد. در همین رابطه «جان الترمین»، از شرق شناسان جدید در آمریکا و کارشناس در مرکز پژوهش های راهبردی و بین المللی (CSIS) معتقد است که مسئله ای که منطقه خاورمیانه را نمی توان با سایر مناطق از جمله غرب در قاموس شرق شناسی شبیه دانست، همان پیش بینی از مواضع و کنش های انسانی آن منطقه است. الترمین با نگاهی شرق شناسانه، قدرت پیش بینی در خاورمیانه را در چهارچوبه منطقی و عقلانی قرار نداده و آن را مسئله ای به دور از عقل شرقی می داند. انقلاب های عربی همزمان با آرای ادوارد سعید توانست نگاه شرق شناسان جدید که اندیشه آنان آبشخور محافظه کاران

1. representation
2. orientalist discourse
3. other

آمریکایی است، خط بطلان کشیده و نظم منطقه‌ای و شرقی جدیدی را برای منطقه ترسیم کند (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۱).

با انقلاب‌های عربی و همان‌گونه که «سعدالدین ابراهیم»، مدیر مرکز ابن خلدون در قاهره می‌گوید: «گذر از الجملوکیه (الجمهوریات الملکیه) به جمهوری را شاهد هستیم. این گذری به کرامت و انسانیت است. این همان حلول لحظه تاریخی است که ادوارد سعید آن را بشارت می‌داد. هر چند هفت سال از زمان فوت سعید می‌گذرد، این لحظه تاریخی برای تغییر آرای شرق‌شناسان قدیم و جدید است که رویکرد خود را تغییر و نظریه‌های ادوارد سعید را خوانشی دوباره کنند (ابراهیم، ۲۰۱۱: ۱۹-۲۰).

ادوارد سعید بارها تکرار می‌کرد که تمدن و فرهنگی بدون اصلاح مکانیسم‌های داخلی و فراهم نمودن گزینه‌های بدیل برای گذر از اشکال راکد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود نمی‌آید. نظم و امنیت پس از جنگ سرد در منطقه نیز با این انقلاب‌ها نیازمند خوانشی نو از جنس آرای سعیدیسم با تأثر از موج آزادی‌خواهی و کرامت انسانی در منطقه است. این انقلاب‌ها، میراث ضد شرق‌شناسانه و آغازی برای تغییر موقعیت آموزگار و دانش‌آموز است. در مجموع می‌توان گفت که تحولات جهان عرب، تأثیرات مهم ژئوپلیتیک در ساخت قدرت و سیاست منطقه از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی‌تر شدن مسائل خاورمیانه، تقویت منطقه‌گرایی در برابر بین‌الملل‌گرایی و افزایش رقابت بازیگران در سطوح مختلف شده یا خواهد شد. این رویه همان تقویت سعیدی‌گرایی و رویکرد پسااستعمارگرایی برای امنیت و نظم خاورمیانه خواهد بود (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۱).

نتیجه‌گیری

هدف نوشتار حاضر، بررسی و مطالعه نظم‌های جدید امنیتی در خاورمیانه پس از انقلاب‌های عربی بود. در پاسخ، این فرضیه بررسی شد که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعمارگرایی وجود دارد و در ارزیابی آن نیز مؤلفه‌هایی همچون چارچوب مفهومی نظم، نظم در نظریه‌های روابط بین‌الملل (واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب کپنهاگ و پسااستعمارگرایی)، تبارشناسی نظم‌ها، اسلام‌گرایان و انقلاب‌های عربی و نظم امنیت منطقه‌ای پس از این انقلاب‌ها بررسی و

واکاوی شد. به طور کلی در سطح داخلی، بسیاری از دولت‌های عربی خاورمیانه در انتهای ضعیف طیف انسجام اجتماعی سیاسی قرار دارند.

پسااستعمارگرایی، رویکردی در تاریخ، ادبیات و نیز علوم اجتماعی است که به آثار استعمار بر فرهنگ‌های جوامع می‌پردازد. ریشه‌اندیشه پسااستعماری را باید در نقد ادبی و ادبیات و نیز مطالعات فرهنگی جست‌وجو کرد، اما به تدریج در همه علوم انسانی و اجتماعی جا یافته و در نتیجه خصلتی چندرشته‌ای دارد. نخستین بار از اصطلاح پسااستعماری در اوایل دهه ۱۹۷۰ در نظریه سیاسی برای توصیف تنگناهایی استفاده شد که مستعمرات سابق پس از رهیدن از یوغ استعمار به آنها گرفتار شده بودند. پس به طور کلی می‌توان گفت: نظم به معنی هر الگوی متعارف یا جدید درباره چگونگی روابط است که در زمان ثابت می‌ماند یا ممکن است به معنی شرایطی باشد که دستیابی به اهداف مشخص را ممکن می‌سازد.

اساساً توجه تحقیقات پسااستعمارگرایی نیز پیوندهای میان گذشته و حال، استعمار و پسااستعمار، شمال و جنوب است. تأکید بر تداوم‌ها، سیاست و پیوند متقابل است، نه دوره‌های زمانی یا فضاهای ثابت. آنها به امپریالیسم و استعمار به عنوان پروژه‌ای که جهان و غرب را قوام بخشیده توجه کرده، سعی در به چالش کشیدن مفروض‌های غرب درباره جهان سوم و نیز به چالش کشیدن میراث استعمار دارند. تجربه جنبش‌ها و اعتراضات انقلابی در کشورهای مختلف، بیانگر این مسئله است که ارتباط عمیقی میان ماهیت و ساختار دولت-جامعه و انقلاب‌ها و دولت‌های جدید برآمده از جنبش‌های انقلابی وجود دارد. جنبش‌های انقلابی عربی در یک سال اخیر نشان می‌دهد که نوع نظام سیاسی، مستقیماً ماهیت تغییرات سیاسی را در جوامع انقلابی عربی، متفاوت و متمایز کرده است.

آنچه تقریباً در این تحولات و خیزش‌های مردمی به نظر می‌رسد، این است که این انقلاب‌ها پاسخی اجتماعی از سوی جریان‌های بیرون از قدرت به مشکل قدیمی و اساسی توسعه‌نیافتگی، عقب‌ماندگی و بحران‌های این کشورهاست. در همین رابطه، یکی از حوزه‌هایی که می‌تواند از این انقلاب‌ها متأثر شود، نظام امنیتی منطقه خواهد بود. دمکراسی نادر بوده، دیکتاتوری عمومی است و استفاده از زور و سرکوب در حیات سیاسی داخلی رایج است. ارتباط تنگاتنگ میان رژیم‌های اقتدارگرا، منابع نفتی، سرمایه

بین‌المللی و اتحاد با قدرت‌های بزرگ به دولت‌های رانتیر امکان داده است برای سرکوب جمعیت و جدا کردن رژیم‌های خود از جامعه مدنی، نیروهای امنیتی را در سطحی گسترده به کار گیرند. همچنین تداخل جریان‌های ناسیونالیسم عربی، اسلام‌گرایی، ضد صهیونیسم و ضد غرب‌گرایی، مرز سطوح داخلی و منطقه‌ای نظم را به شیوه‌های پیچیده و متناقض و اغلب مؤثر کدر کرده است و دیدگاه‌ها و ایستارها را در میان نخبگان حاکم تحت تأثیر قرار می‌دهد. البته تعداد نه چندان کمی از رژیم‌های منطقه از آن بیم دارند که حل و فصل مناقشات منطقه‌ای از جمله صلح اعراب و اسراییل باعث شود مشکلات امنیتی داخلی آنها رو شده و در اولویت نخست قرار گیرد. چنین هراسی، در نتیجه کل فرایند صلح و امنیت را تحت تأثیر قرار داده و از این‌رو سطوح جهانی، منطقه‌ای و داخلی را به هم پیوند می‌زند.

در سطح منطقه‌ای، تعیین تاریخ دقیق ظهور مجموعه امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه مشکل است، زیرا نقطه عبور از وضعیت استعماری به استقلال مشخص نیست. پایان جنگ جهانی دوم و حضور استعماری بریتانیا و فرانسه و سرریز شدن رقابت‌های سیاسی - نظامی آنها، ویژگی اصلی منطقه خاورمیانه بود. قدرت‌های بزرگ پس از ۱۱ سپتامبر، خاورمیانه را خاستگاه تروریسم معرفی کرده‌اند، زیرا به باور آنها، چارچوب‌های ارزشی متفاوت این منطقه، مشوق شکل‌گیری تروریسم بین‌المللی است. آمریکا که خود را رهبر مبارزه با تروریسم می‌داند، راهبرد خود در ستیز با تروریسم را مهندسی هویتی مردمان خاورمیانه از بیرون قرار داده است و در این راه، کاربرد زور را نیز در صورت لزوم جایز می‌شمارد. این نظم نیز در سایه امنیتی کردن بخش مهم جهان اسلام متمر ثمر واقع نشد و امکان بومی شدن هیچ‌یک از نظم‌های یادشده وجود ندارد و ما شاهد این هستیم که پس از تحولات اخیر در خاورمیانه، امکان شکل‌گیری یک نظم پسااستعمارگرایانه وجود دارد.

به طور کلی در سطح داخلی، بسیاری از دولت‌های عربی خاورمیانه در انتهای ضعیف طیف انسجام اجتماعی سیاسی قرار دارند و آنچه در این انقلاب‌ها رخ داد، در دفاع از حق آزادی، هویت، توسعه، ملی‌گرایی و غیره بود. از این‌رو با توجه به تطابق موجود بین این انقلاب‌ها و مطالعات سعیدیسم، ما شاهد شکل‌گیری نوعی از نظم با تأکید بر بازخوانی مطالعات سعیدیسم در خاورمیانه هستیم.

در مجموع می‌توان گفت که تحولات جهان عرب، موجب تأثیرات مهم ژئوپلیتیک در ساخت قدرت و سیاست منطقه از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی تر شدن مسائل خاورمیانه، تقویت منطقه‌گرایی در برابر بین‌الملل‌گرایی و افزایش رقابت بازیگران در سطوح مختلف شده یا خواهد شد. این رویه همان تقویت سعیدی‌گرایی و رویکرد پسااستعمارگرایی برای امنیت و نظم خاورمیانه خواهد بود. در نهایت نقد سعید بر اروپاگرایی به‌ویژه در آثار اخیر وی، در باب زندگی مشترک و وام گرفتن از دیگری در نظریه‌های روابط بین‌الملل با اشتیاق استقبال شده است که چنین تأثیری را در نوشته‌های جان هابسن، از شخصیت‌های نظریه‌جامعه‌شناسی تاریخی شاهدیم. امید است که با آرای ادوارد سعید از منظر نظری و انقلاب‌های عربی از منظر عملی، شاهد تحولی در ایجاد نظم پسااستعمارگرایی در خاورمیانه باشیم (ر.ک: ابراهیمی، ۱۳۹۰).

در پایان باید گفت که چرخش‌های فرهنگی در علوم انسانی، مطالعات منطقه‌ای را دگرگون کرده و نظریه‌های کلاسیک مطالعات منطقه‌ای، دیگر توان تحلیل تحولات مناطق به‌ویژه منطقه خاورمیانه را ندارد و می‌توان گفت به پایان نظریه‌های مطالعات منطقه‌ای رسیده‌ایم و مطالعات منطقه‌ای نیازمند بهره‌گیری از چرخش‌های فرهنگی در علوم انسانی به‌ویژه مطالعات فرهنگی و انسانی است و با توجه به تحولات اخیر، ما شاهد خوانش دوباره مطالعات شرق‌شناسی و آرای ادوارد سعید در منطقه خاورمیانه و شکل‌گیری نظم پسااستعماری در منطقه هستیم.

پی‌نوشت

۱. یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان مصر و جهان عرب در دهه‌های گذشته بود. وی اکتبر سال ۱۹۲۴ در قاهره به دنیا آمد و در دانشگاه «عین شمس» فلسفه خواند و سپس مدرک دکترای جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه سوربن فرانسه دریافت کرد. وی عضو هیئت علمی و استاد مدعو در چند دانشگاه عربی و غیر عربی و ساکن پاریس بود. مهم‌ترین مقاله وی در نقد شرق‌شناسی، «شرق‌شناسی در بحران» است که در سال ۱۹۶۳ در مجله دیوژن فرانسه چاپ شد.

۲. همی‌بابا، فیلسوف، نظریه‌پرداز و از متفکران اصلی حوزه مطالعات پسااستعماری در سال ۱۹۴۹ در هند به دنیا آمد؛ در بریتانیا تحصیلات دانشگاهی خود را به انجام رساند و در رشته زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه آکسفورد، دکترا گرفت و در حال حاضر در دانشگاه هاروارد آمریکا، کرسی استادی در رشته مطالعات فرهنگی دارد.

منابع

- ابراهیم، سعدالدین (۲۰۱۱) أرفض إقصاء الإسلاميين:
<http://www.arabnet5.com/news.asp?c=2&id=106822>
- ابراهیم، محمد و دیگران (۱۳۸۵) جنبش‌های اسلامی تونس، ترجمه جواد اصغری، تهران، اندیشه‌سازان نور.
- ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶) «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۱، شماره ۲.
- (۱۳۹۱) «مبانی و مفاهیم نظریه‌پساستعماری روابط بین‌الملل»، فصلنامه اشراق بین‌الملل، سال ۱، شماره ۱.
- (۱۳۹۲) «مبانی و مفاهیم نظریه‌پساستعماری روابط بین‌الملل»، فصلنامه اشراق بین‌الملل، سال ۱، شماره ۴.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۰) «گذار مصر از رژیم اقتدارگرا؛ عوامل و زمینه‌ها»، فصلنامه روابط خارجی، سال ۳، شماره ۴.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴) گذار به دموکراسی، چاپ دوم، تهران، نگاه معاصر.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳) جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی [و دیگران]، جلد دوم، تهران، ابرار معاصر.
- بوزان، باری، ویور، الی (۱۳۸۸) مناطق و قدرت‌ها، ترجمه رحمان قهرمان پور، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیات، آصف (۱۳۹۰) «پسااسلام‌گرایی چیست؟»، مهرنامه، سال ۲، شماره ۱۰.
- پیرنجم‌ادین، حسین، مرندی، سیدمحمد (۱۳۷۸) «تفصیل موسیقایی و شرق‌شناسانه: نگاهی به موسیقی در آثار ادوارد سعید»، تهران، پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۴۵.
- جوان‌پور، عزیز و میر قاسم بنی‌هاشمی (۱۳۹۰) «جنبش‌های انقلابی عربی: چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۲.
- چگینی‌زاده، غلامعلی (۱۳۸۶) سمینار دوره دکتری امنیت بین‌الملل، بهار.
- دیپلماسی ایرانی (۱۳۹۰) «شیعیان از این مذاکرات ناامیدند»، قابل دسترسی در:
<http://irdiplomacy.ir/modules/news/phtml/news.printVersion.Html.php?Lang=fa&Typeid=58&Newsid=14228>.
- رزمی، ماشاءالله (۱۳۸۹) «انقلاب‌های پست اسلامی در خاورمیانه»، قابل دسترسی در:
www.akhbar-rooz.com
- رنگر، ان، جی (۱۳۸۲) روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی و مسئله نظم جهانی فراسوی نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه لیلا سازگار، چاپ دوم، تهران، وزارت امور خارجه.

۱۳۲ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ —————
سعید، ادوارد (۱۳۸۲) شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ ششم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲) نظریه های امنیت، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
فرازمند، محمد (۱۳۹۰) «شاهراه های ناهموار اصلاحات در جهان عرب»، قابل دسترسی در:
<http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/57/bodyView/14876/html>
قاسمی، فرهاد (۱۳۸۸) «الزامات تئوریک بازدارندگی منطقه ای جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال ۱، شماره ۳.
مارتین، جی، لی، نور (۱۳۸۹) چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) و مطالعات راهبردی.
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰) «تحولات جدید نظری در روابط بین الملل؛ زمینه مناسب برای نظریه پردازی بومی»، پژوهش نامه علوم سیاسی، سال ۶، شماره ۲.
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵) سامان سیاسی جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران، علم.
یزدان فام، محمود (۱۳۹۰) «تحولات جهان عرب: صورت بندی قدرت و هویت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۲.

- Abrahamsen, Rita (2007) Postcolonialism, in Martin Griffiths, ed., International Relations Theory for the 21st Century: An Introduction, (Milton Park and New York: Routledge):
- Ashcroft, Bill & Griffiths, Gareth and Helen Tiffin (1998) Key Concepts In Postcolonial Studies, (London and New York: Routledge).
- Ayoob, Mohammad (2008) The Many Faces Of Political Islam, Available at: <http://jmc.msu.edu/contact/show.php?id=2>.
- Brandist, Craig (1996) The Official and the Popular in Gramsci and Bakhtin.
- Brass (1991) O'Hanlon and Washbrook 1992 ;and Prakash 1992 ,1990 a, 1992 b, 1994. 119 K.Sivar -amakrishnan, Modern forests.durham:duke university press.
- Buzan, Bary (2000) The Logice Of Regional Security In The Post Cold WarWorld, (London M a cmillan Press).
- Buzan, Bary & Waever, Ole (1997) Slippery? Contra Dictory? Sociological Untenable? The Copenhagen School Replies? Review Of International Studies, Vol. 3, No. 88.
- (2003) Regions And Powers: The Struture Of International Secur ity, New York, Combridge University Press.
- Esposito, John.& John O.Voll (2001) Makers Of Contemporary Islam, New York: Oxford. Gerner Deborah J.and philip A.Schrodt"Middle Eastern Politics", in Schwedler, Jillian and Deborah J. Gerner (2008) Understanding Contemporar Middle East, USA: Lynne Rienner, 3th Ed.

- Grovogui, Siba N (2002) Postcolonial Criticism: International Reality And Modes Of Inquiry, in Chowdhry and Nair, eds. Power, Postcolonialism and International Relations: Reading Race, Gender and Class, (New York and London: Routledge).
- Hoffman, Stanley (1970) Conditions Of World Order (New York Simon and Schuster).
- (1987) Is There An International Order? Janus and Minerva: Essays in the Theory and Practice of International Politics (Boulder Co: Westview Press).
- Heywood, Andrew (2011) Global Politics, New York, Palgrave Macmillan.
- Ikembry, Jhon (2002) Us Grand Strategy In Age Of Terror, Survival, Vol 43, No 4, Winter.
- IPT (2011) Islamists Seizing Control Of Arab Spring, November 4, Available at: <http://www.investigativeproject.org/3270/islamists-seizing-control-of-arab-spring>.
- Khatchikid, Der Ghoukassion (2003) After Renaissance The Reformation Of Security Studies In The Post Cold War, At: www.khatchid@hotmail.com.
- Ludden, David (1999) Reading Subaltern Studies. Critical History, Contested Meaning and the Globalization of South Asia. Anthem Press.
- LAT (2011) The Tunisian Model, Los Angeles Times, October 24, Available at: articles.latimes.com/2011/oct/24/opinion/la-ed-tunisia-20111024.
- Moor, Bart - Gilbert, Post Colonial Theory, (London and New York: verso).
- Morgenthau (1945) The Evil Of Politics And The Ethics Of Evil, Ethics, vol.
- Noesselt, Nele (2012) Is There A Chinese School Of IR? GIGA Research Programme: Postmodern Reading Of World Politics, Lexington, MA: Lexington Books. Power, Norms And Governance In International Relations Press.
- Rauf, Feisal Abdul (2011) 'From 9/11 to The Arab Spring: What Americans Now Know About Muslims', Washington Post, Available at: http://www.washingtonpost.com/blogs/on-faith/post/from-9-11-to-the-arab-spring-what-americans-now-know-about-muslims/2011/09/08/gIQAzQvGCK_blog.html.
- Said's, Edward (1978) Orientalism, New York vintage.
- Smith, Michael Joseph (1986) Realist Thought From Weber To Kissinger, (Baton Rouge, LA: Louisiana State University Press).
- Waever, Ole (1989) Security, The Speech Act: Analysing The Politics Of A Word, (Second Draft), Paper Presented At The Research Training Seminar, Sostrupp Manor.
- Zuhur, Sherifa (2007) 'Egypt: security, Political, And Islamist Challenges', Strategic Studies. Institute Monograph, September; Available at: www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/pub787.pdf.
- www.whitehouse.gov/nsc